

نوشته هایی از ناگفته های مردم رنج دیده شغنان

نوشته مذهب شاه ظهوری

۱۹ سپتمبر ۲۰۱۲

چون از ظلم و استبداد امیر عبدالرحمن خان و دوره سلطنت محمد نادرشاه و خاندان آن در تاریخ افغانستان، مانندی نبوده، ولی از اینکه از وقایع و حوادث خوب و بد آن زمان، کم و بیشی در مورد مردم شغنان تحریر و بجا نمانده است، بناءً لازم میدانم از زمان زمام داری محمد نادرشاه و خاندان آن، آنچه در شغنان گذشته و بالای مردم طور اجباری تحمیل گردیده، توام با چشم دید هایم از دوران طفولیت خود، الی ختم سلطنت محمد ظاهر شاه بطور کم و کاست روی صفحه بیاورم و تاریخ گونه آنرا اثر معلوماتی بگذارم.

مستند به تاریخ افغانستان زمانی که سپه سالار محمد نادر شاه، حبیب الله (کلکانی) مشهور به بچه سقاء، و طرفدارانش را شکست و بکلی سقوط داد، در برج میزان (۱۳۰۸) شمسی داخل شهر کابل گردیده، اعلان پادشاهی کرد و به کمک برادرانش زمام سلطنت را بدست گرفته، به نوبه خود دست به کشتار بیرحمانه زد، اولاً حبیب الله کلکانی بچه سقاء را با تعدادی از طرفدارانش به قتل رسانید و به تعقیب آن تعدادی از اعضای کابینه شاه امان الله خان را دستگیر و هریک را بگونه های وحشیانه به قتل رسانید و در مدت چهار سال پادشاهی اش دمی از ظلم و آدم کشی دست نکشیده بود، تا آنکه به تاریخ (۱۶-۸-۱۳۱۲) شمسی مطابق هشت نوامبر (۱۹۳۳) عیسوی توسط یکنفر به اسم عبد الخالق هزاره که بیش از هفده سال عمر نداشت به قتل رسید که درین هنگام محمد ظاهر شاه هفده ساله بود.

بعد از قتل محمد نادر شاه، پسرش محمد ظاهر شاه به صفت پادشاه افغانستان و برادرانش هر یک محمد هاشم خان به حیث صدر اعظم، شا محمود خان به حیث وزیر حربیه تعین و اعلان گردیده، به تاریخ (۱۶-۹-۱۳۱۲) برابر به هشت دسمبر (۱۹۳۳) عیسوی عبد الخالق هزاره و اعضای فامیلش و چندی دیگر از رفقاییش راکه جمعاً به تعداد شانزده نفر میرسیدند، به ارتباط قتل محمد نادر شاه به شهادت رسانیدند، همچنان

روشن فکرائی که در زمان دوره اعلیحضرت امان الله خان در بهبودی وضع مردم و نهضت وطن عزیز مخفیانه فعالیت می نمودند آنها را دستگیر نموده، تعدادی آنها را به قتل رسانیده و عدۀ را محبوس و جمعی را هم در دورترین نقاط ولایات افغانستان تبعید و فرار نمودند، البته این ظلم و شکنجه حکمروایان وقت منحصر به جمعیت مردم کابل و اطراف آن باقی نمانده، بلکه برای تسلط و حاکمیت مطلق خود بر کشور، توسط نماینده گان جبار شان، فشارها و بیدادگری ها را در مرکز و ولایات و دورترین نقاط وطن تشدید بخشیدند و رعایای بیچاره و بید فاع کشور را تحت عناوین مختلف، مورد آزار و شکنجه قرار میدادند، از جمله علاقه داری شغنان نیز که یکی از صعب العبور و دور ترین نقاط ولایت بدخشان بود، از هر گونه فشار و بیدادگری های نماینده گان و کارمندان دولت مرکزی در امان نمانده، مردمان نادار و بیچاره این منطقه از طرف کارمندان دولت، متحمل بسی ظلم و آزار جسمی روحی قرار گرفتند.

شغنان که در کنار دریای آمو و هم مرز با سرحد اتحاد شوروی آن وقت و تاجیکستان فعلی قرار داشت، دولت مرکزی افغانستان جهت حفاظت سرحدات و احتمال تجاوز دشمنان به مرز کشور، قطعه عسکری را در تشکیل نظامی دولت گنجانیده و به تعداد یکصد نفر (تولی) عسکر را در مرکز علاقه داری و تهانه های تعیین شده شغنان جا بجا و مؤظف نمودند، ولی دولت نسبت ضعف اقتصادی و عدم توانایی پرداخت مصارفات این تولی نمی توانست صاحب منصبان و عساکر خود را درین محل دور افتاده، اعاشه و اباته نموده، احتیاجات شان را از نگاه خوراکه باب تاءمین نماید، روی ملحوظ فوق این بار کمر شکن را، بر شانه های کمزور و ناتوان اهالی منطقه حمل نموده، اجباراً، مردم را وادار می ساختند تا آنها زن و اولاد شان را گرسنه گذاشته گندم، گوسفند، روغن، هیزم، گاه، جو، و غیره اشیایی که توسط صاحب منصبان و مامورین علاقه داری برای قریه داران و اربابان قرای علاقه داری هدایت و حواله می شد، مردم ناگزیر می بود از ترس و بیم زورمندان دولت، به سهم و نوبه خویش در صورت داشتن از خانه خود و در صورت نداشتن، جنس حواله شده را از همسایه ها و یا از قرای همجوار بطور قرض دریافت و آنرا به مرجع مربوطه تحویل می نمود، اشخاصی که کم و بیش صاحب زمین می بودند، به اساس تخمیریز زمین شان، مقدار گندم تعیین و تحت عنوان عُشر حواله و تحویل گدام علاقه داری میگردید، بز و گوسفندی که جهت خوراکه، به قطعه عسکری برده می شد بنام (براتی یا شب برات) یاد می شد، مفت و رایگان بدون پرداخت قیمت حیوان تحویل قطعه عسکری می شد، قابل یاد آوری است اشخاصی که در تحویلی اجناس حواله شده اندکی غفلت و به موقع آنرا نمی رسانیدند، تحت فشار

مُحصل (پولیس امنیه و ژاندارم یا عسکر قرار دادی) قرار می‌گرفتند، چنانچه در دوران سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه یعنی در سال های (۱۳۲۷ یا ۱۳۲۸) که هنوز طفلی بیش نبودم، به خاطر دارم که پدر بزرگوام روی کدام عواملی مقدار چهار سیر کابل گندم عُش خود را به موقع تحویل گدام نکرد و در مورد تعلل ورزیده بود که در یکی از روز ها قبل از فرا رسیدن شامگاهان، یکی از محصلان یا پولیس امنیه علاقه داری به سواری اسپ جهت تحصیل و تحویل نمودن عُش در گدام، در پیشروی خانه ما آمده با سر و صدای بلند و توام با تهدید پدر بزرگوام را تحت فشار قرار داد و هنوز این محصل در قوشخانه (مهمان خانه) جابجا نگردیده بود که محصل سواره دیگری رسید و چون رفیق اولی اش، پدرم را زیر فشار قرار داد، این محصلین یا تحصیل کننده گان جنس و نقده علاقه داری که اجباراً شب را نیز باید در خانه باقیدار دولت اقامت میکردند و آنرا از ناحیه اقتصاد خساره مند و متضرر میساختند، توسط پدرم در قوشخانه جابجا گردیدند و تازه آغاز به نوشیدن چای نمودند که در تاریکی شامگاهان، سومین محصل اسپ سوار دیگری در پیشروی خانه ما از بالای اسپ خود پایین آمده به ارتباط تحصیل مقدار چهار سیر گندم عُش، سه نفر محصل اجباراً شب نشین مهمان خانه پدرم گردیدند، درین حال پدرم ناچار گوسفندی را ذبح و غذای مهمانان جبری را آماده و ضمناً با تهیه کاه و جو، سه رءاس اسپ، این محصلان را خاطر جمع نموده، با سپری نمودن شب، صبح روز دیگر پدرم گندم را گرفته به مرکز علاقه داری انتقال و تحویل گدام نمودند.

البته این رویه و شیوه ظالمانه نماینده گان دولت بالای مردم، یکسان عملی میگردید، در آن زمان ها جهت خدمت در نظامی و ملکی علاوه از دوره مکلفیت عسکری افراد و اشخاص را طور اجیر و قرار دادی استخدام می نمودند و در امور مربوطه شان از آنها استفاده می نمودند، چنانچه در امور حواله جات و تحصیلات علاقه داری شغنان تعدادی از افراد محل را طور اجیر استخدام کرده بودند که یکی هم به نام زرک از قریه سبدیج به صفت محصل استخدام شده بود که نظر به گفتار و اظهار محاسن سفیدان همان وقت، شخص خیلی ها تند و خشن بود، زیرا زمانی که به سواری اسپ جهت تحصیلات باقیات و حواله جات میرفت، مردم را شدیداً تحت فشار و شکنجه قرار میداد و ضمناً برای اینکه امور حواله جات حکومت بدون تاءخیر و معطلی، زود تر صورت بگیرد، در مرکز علاقه داری تعدادی اسپ سر کاری یا دولتی را تربیه و نگه داری می نمودند.

در آن سالها مناطق و قرای غاران که تخمین یک و نیم، یا دو روز راه از علاقه داری شغنان فاصله داشت، نیز از مربوطات، این علاقه داری بود، که مردم این محل، عُش

خود را، ذریعه اسپ و مرکب با بسی دشواری ها از غاران به شغنان انتقال میدادند و تحویل گدام می نمودند و در صورت غفلت در تحویلی حواله جات و اوامر کارمندان دولت، محصل علاقه داری شغنان به سواری اسپ رفته با زور و فشار، رعایا را مجبور می ساختند تا باقیات شان را به علاقه داری انتقال و تحویل نمایند، همچنان مواشی مردم محل، از قبیل گاو، اسپ، خر، گوسفند و بز هر کدام شان از خود مالیات متفاوتی داشتند که با مالیات آسیاب، همه ساله توسط قریه داران و عسکر سواره، یا محصل علاقه داری طور خانوار از نزد مردم تحصیل میگردید و در صورت غفلت شخص، باز هم به زور و شکنجه مواجه می شدند.

علاوه از استخدام اشخاص ملکی به صفت محصل اجیر، در دوایر دولتی، در بخش نظامی آن نیز چنان قوا نینی موجود بود، زمانی که جوانی سن بیست و دو سالگی را تکمیل و می بایست جهت سپری نمودن دوره مکلفیت، به خدمت عسکری سوق داده شود، ولی نسبت عدم سرپرستی فامیلش و یا روی معا ذیر دیگری نمی توانست به عسکری برود، شخص دیگری را از جمله برادران، خویشاوندان و یا دوستان خود پیدا میکرد و با موافقه جانبین، خرچی و مصارفات دوره دوساله عسکری را تهیه، و به عوض خود آنرا از طریق دفتر علاقه داری به خدمت دوره مکلفیت عسکری سوق می دادند که این مقرر در شغنان بنام (وندی) یاد می شد.

علاوه از ظلم و بیداد گری کارمندان دولت همان وقت، در جهت وضع و تحصیل عسکر و مالیات مواشی بالای مردم شغنان، سرقت مواشی اهالی نیز، به حد خود رسیده بود، زیرا تعدادی از افراد قطعه سرحدی یا کمیساری مقیم علاقه داری، شبانه به قرای دور و نزدیک میرفتند و حیوانات مردم را از قبیل گاو، گوسفند و بز را سرقت می نمودند و به قطعه عسکری آورده آنرا ذبح میکردند و میخوردند و بعضی اوقات حیوان سرقت شده را، در گوشه از قریه جات، ذبح میکردند و گوشت آنرا به قطعه عسکری می آوردند. به خاطر دارم زمانی که متعلم صنف چهارم ابتدایی بودم، در یکی از شب های تابستانی، گاو قلبه ی خیلی ها بزرگ و فربه شخصی به نام خلیفه مطلوب شاه (پدر مادر سید امیر) از قریه سر چشمه در جوار خانه ما به سرقت رفت. چند روز بعد در باز گشت از مکتب، وقتی که در کنار درختان بید شخصی بنام الماس به همراه تعدادی از متعلمین مکتب در گوشه ی از دریای آمو آب بازی میکردیم، سر و کله این گاو را از میان آب پیدا نمودم. هم چنان باز هم از همان دوران ها بیاد دارم، که در یکی از شب های زمستان، چندی از افراد قطعه سرحدی جهت سرقت حیوانات به قریه سر چشمه رفته بودند و در حصه (تهمیف) توسط تعدادی از جوانان چون خلیفه شاصادق و دیگران

دستگیر و مورد لیت و کوب قرار گرفتند ، که بعداً به اثر مداخلات تولیدمشر و کمیسار سرحدی و مسوولین علاقه داری، نسبت دفاع و حفظ آبروی و عزت خود ، اشخاصی که دزدان را دستگیر نموده بودند تحت فشار قرار داده شدند و به ارتباط موضوع مدتی تحقیق و سرگردان بودند. به همین ترتیب حیوانات مردم اهالی را از هر قریه به سرقت می بردند. همچنان افراد این قطعه عسکری که در تهانه های دور تر از مرکز علاقه داری، در داخل ویا دورتر از قریه جات چون روشن، چاسنودعلیا، شدوج، درمارخت و غاران به عنوان محافظین سرحدات تعیین و موءظف گردیده بودند، علاوه از اینکه کاروانیان و عابرین را به نسبت خریدوفروش تریاک، تلاشی و برای شان مزاحمت ومشکلاتی خلق می نمودند، باشندگان منطقه را به عناوین مختلف آزار و اموال شان را میگرفتند.

از طرف دیگر چون علاقه داری شغنان در کنار دریای آمو موقعیت داشت و همسرحد با اتحاد شوروی بود بناءً همه روزه دو دو نفر از افراد قطعه سرحدی طور مسلح جهت محافظت، بطرف قرای ده مرغان و قریه سرچشمه رفته و قسمتی از ساحات مرزی را به زعم خود شان پاسبانی و گز مه می نمودند. در این حال زمانی که افراد و اشخاص محل در کنار دریا گشت و گذار می نمودند و یا آب بازی میکردند ، آنها را تحت فشار و لیت و کوب قرار میدادند.

دریای آمو در قسمت های شغنان مرکزی از حصه، ده مرغان الی قریه ده شهر، بدو شاخه تقسیم میگردد که یک قسمت آن از کنار مرز شغنان شوروی سابق و تاجکستان فعلی و شاخه دیگر آن از کنار زمین های زراعتی و سرک عامه شغنان افغانستان که قسمت غربی این دریا است، جدا و در مسیر روشن در جریان است. اما در وسط این دریای جنگل انبوه پر از درخت وخار و علف تبدیل گردیده بود و در موسم بهار و پائیزی چراگاه خوبی برای گاو و گوسفندان مالداران قرای نزدیک این ساحه استفاده میشد ولی مسوولین سرحدی نمیگذاشتند تا مردم همجواری این مالچر استفاده نمایند. وقتیکه بزرگان و قریه داران هر قریه از صاحبان مواشی، روغن زرد را جمع آوری و برای تولیدمشر، امر سرحدی طور تحفه می بردند، در آن صورت مردم اجازه یافتند تا گاو و گوسفند شان را درین دو فصل به این چراگاه ببرند.

گذشته از ین هر گاه صاحب منصبان یا کارمند ان علاقه داری یا فردی از افراد قطعه عسکری و حتی یکی از خویشاوندان کارمندان علاقه داری از مرکز فیض آباد به شغنان می آمدند و به یکی از قریه جات علاقه داری و یا بطرف ولسوالی درواز

میرفتند، به اساس حکم علاقه داری و یا امر آمریت سرحدی، قریه داران هر قریه مکلف می بودند تا اسپ را برای مسافر آماده نماید و به لسان شغنانی (ولو) گفته میشود و شخص مسافر یا سفر کننده را از یک قریه به قریه دیگر انتقال و به آخرین منزل سفرش آنرا میرسانیدند و در بازگشت هم به همین طریق از شمال بطرف جنوب الی اشکاشم و از طریق راه شیوه (تنها در فصل تابستان و در فصل های دیگر نسبت برف مسدود است) آنرا به ولسوالی بهارک انتقال میدادند.

بیگاری نیز از طرف دولت یک امر اجباری بود. در قسمت اعمار آبادی ها و عمرانی دوایر دولتی و شخصی کارمندان علاقه داری و کمیساری سرحدی بیگاری به نوبت بالای باشندگان قرای مربوطه تحمیل میگردد. ساکنین این ولسوالی در مورد انجام عقاید مذهبی و عنعنات سنتی خود نیز اختیار و آزادی کلی نداشته، همیشه مورد آزار و اذیت جسمی و روحی ملا های تنگ نظر و متعصب اهل سنت قرار میگرفتند. چنانچه به خاطر دارم، در سال هایی که هنوز طفل بودم یک یا دو نفر محتسب یا مؤظفین امر با المعروف و عن المنکر همه ساله از مرکز بدخشان مؤظف و به این علاقه داری اعزام میگرددند تا عقاید مذهب اهل سنت را بالای مردم تحمیل نمایند. بدین ملحوظ محتسبان مؤظف با تمسک به مسایل شریعتی، زمانی که به هر منطقه و قریه میرفتند، نماز گزاران مساجد را بگرد خود جمع می نمودند و در مورد رکعات نماز، فرایض و سنت های نماز و دیگر مسایل شریعتی و دینی از آنها سوالات می نمودند و هر گاه کسی از این نماز گزاران نمیتوانست سوالات متعصب را قناعت بخش جواب دهد توسط دُره شان ضربه هایی بر سر و کمر شان وارد می نمودند.

علاوه بر فشار و شکنجه، مامورین و کارمندان دولتی علاقه داری، اقلیم نا مساعد منطقوی و محیطی از یکسو، نبود زمین های خاکی هموار زراعتی و عدم بدست آوردن حاصلات قناعت بخش از زمین های شان از سوی دیگر، باشندگان این دیار را در تنگنای فقر و تهی دستی قرار داده، صحنه های زنده گی آنها را دچار مشکلات و پریشانی ها ساخته بود. اثرات انواع شکنجه های جسمی و روحی زمام داران وقت بالای تمام دره نشینان و ساکنین کوهستانی بدخشان سایه وحشت انداخته بود و الی سال های (۱۳۲۷ - ۱۳۲۸) هجری شمسی بصورت درست جرات نمیکردند تا به شهر فیض آباد یا دیگر ولسوالی ها آزادانه مسافرت نمایند و ضروریات اولیه اقتصادی خود را تهیه نمایند. در مسیر ولسوالی اشکاشم تا مرکز ولایت بدخشان مورد طعن و آزار عدّه از تنگ نظران و تند روان مذهبی اهل سنت قرار میگرفتند. روی عوامل فوق اهالی این منطقه از ناحیه لباس مکفی و مواد غذایی توام با ماده پر ارزش خوراکی یعنی نمک

کمی بودی هایی داشته و با این مشکلات روبرو بودند. با اطمینان خاطر گفته می‌توانم که این مشکلات اقتصادی در آن سال‌ها نه تنها دامنگیر مردم دور افتاده شغنان بوده بلکه اکثریت مردم مناطق بدخشان و سایر اطراف ولایات افغانستان با زنده گی بخور و نمیر و بالباس کرباسی سان کوره ای حیات مشقت بار خود را بسر می بردند. زمانی که تاریخ نویس معروف کشور ما میر غلام محمد (غبار) در سال های ۱۳۱۴ هجری شمسی به علاقه داری بالا بلوک ولایت فراه تبعید شد و الی ۲۲ حوت سال ۱۳۲۲ در آنجا بسر میبرد، از وضع زنده گی مردم آن منطقه یاد آوری و تذکر داده که سطح اقتصاد باشندگان محل از ناحیه مواد غذایی و لباس با مشکلات زیاد روبرو استند. موصوف نگاشته است که خوراکه باب مردم عموماً نان جواری، گندم، دوغ، شیر و قروت بوده لباس شان زیاد تر از سان کوره ای تشکیل میداد. او توضیح میداد که اکثریت مردم آن محل با پای برهنه گشت و گذار می نمودند و خانه های شان بدون فرش بوده از چار پایی های چوبی استفاده نموده اند. وی علاوه کرده است که درین منطقه شهر و دکانی وجود نداشته است و مردمان آن تا آخر عمر شان به مرکز ولایت و شهر نیز سفر نکرده اند.

بناءً گفته می‌توانم که زنده گی ده نشینان و اطراف اکثریت ولایات افغانستان در آن سالها چندان تفاوتی از هم نداشته، فقر و ناتوانی یکسان همیشه دامنگیر مردم ما بوده است. ولی نباید از نظر پنهان کرد که مردمان علاقه داری شغنان با وجود اینکه عوامل گوناگون مشکلات زنده گی دامنگیر شان بود، باز هم بیکار ننشسته، جهت زنده نگهداشتن خود و فرزندان شان با تحمل هر گونه رنج و مشقت حتی از کوچکترین امکانات بهره برداری نموده اند. آنها هر یک در حد توانایی و اندازه زمین مزروعی خویش، گاو، گوسفند و بز را تربیه و نگهداری می نمودند. اگر شخصی زمین مزروعی و ساحه گاه درو (بیده) و یا جای گاه درو می داشت و در موسم پائیزی علوفه جهت خوراکه زمستانی حیواناتش تهیه و آماده نمیکرد، نگهداری و زنده ماندن حیواناتش در فصل دراز زمستان به مشکلات فراوان مواجه میشد.

باشنده گان این دیار، در پهلوی حاصلات زمین دست داشته شان از شیر، روغن، گوشت و قروت این حیوانات جهت غذا و خوراکه، از پشم گوسفندان در صنعت بافت لباس پوشیدنی و از موی بز در بافت و ساختن گلم استفاده می کردند. باشنده گان دره نشین این منطقه دور افتاده و صعب العبور بنا به میراثی که از تمدن و نهضت دوره تخارستانی ها به ارث برده بودند، نسل به نسل در صنعت بافت اشتغال داشته، ازین طریق قسماً مشکلات شان را مرفوع می نمودند. روی این میراث گذشته گان اهالی منطقه غاران، شغنان و روشن نیز الی سال های نزدیک به شغل با فنده گی اشتغال و مهارت داشته

قسمتی از مشکلات شان را مرفوع و احتیاجات شان را تأمین می نمودند. آنها از پشم گوسفندان شان چکمن، بنیان، دستمال گردن، جراب، دستکش، بالا پوش، کورتی، دریشی، کلاه و غیره ضروریات شان را تیار و از آن استفاده میکردند. آنها تا مدتی اجناس صنعتی خود را در مقابل جنس از قبیل کرباس، گندم، نمک و دیگر اشیای کار آمد خانه تبادل و در سال های بعدی آنرا در مقابل پول نقده بفروش میرسانیدند.

در آن زمان ها پیراهن تنبان کرباسی، لباس معمولی اکثریت مردم بدخشان و قطغن بود، زیرا پنبه که یک نوع نبات پرارزش بود در بعضی از ساحه های ولایت بدخشان چون بتاش، درواز و بعضی جاهای دیگر توسط عده از دهاقین بذر میگردد و بعد از جمع آوری حاصلات پخته شان آنرا کرباس تیار میکردند و در اطراف و مرکز فیض آباد بفروش میرسانیدند. این کرباس که بطور ساده و سفید و برنگ سرخ رهدار بافته می شد، بطور عموم جهت لباس مردان و به ندرت مورد استفاده طبقه انات قرار میگرفت. چنانچه خودم به خاطر دارم که دکان های شهر فیض آباد و بهارک الی سال های ۱۳۴۳ هنوز هم مملو از کرباس بوده و خرید و فروش میگردد.

باشنده گان ولایت بدخشان علاوه از اینکه از پشم گوسفندان و بز در صنعت بافت استفاده می نمودند، از پوست آنها نیز جهت ساختن پوستین و چموس استفاده می بردند. چموس نیز یکی از ضروریات مردم قطغن و بدخشان بود که آنرا از پوست بز تیار می نمودند و جهت حفاظت پای های شان از سردی و صدمه سنگ و جغل و خار در چهار فصل آنرا می پوشیدند.

به خاطر دارم که حتی در سال های ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ تعدادی از کاسبان این شغل در شهر فیض آباد بداخل دکان هایشان چموس را تیار میکردند و آنرا بفروش میرسانیدند. از جمله معروف ترین آنها به اسم خدا بخش چموس دوز بود، که با بهترین شکل و سایز و راحت بخش آنرا تیار و بفروش میرسانید. نباید از واقعیت انکار نمود که چموس در آن سالها یکی از ضروری ترین جزه لباس مردم، مخصوصاً برای طبقه دهقان و مالدار بود که در عدم موجودیت نوع پای پوش دیگر مشکل می بود، با پای برهنه از جایی به جای دیگر سفر می نمودند و در فصل زمستان گشت و گذار میکردند و یا طبقه زار عین و مالداران بدون داشتن سرپایی جهت انجام اموردهقانی و چرانیدن مواشی شان به کشت زار ها و مالچر ها و کوهسار ها بروند مخصوصاً در ایام زمستان که برفباری های بعضی مناطق مرتفع، دوام دار و ضخامت برف آن منطقه، در روی زمین بیش از یک و نیم متر میرسید و طول زمستان نیز الی چهارماه را، دربرمیگرفت، چموس یگانه

وسیله بود که با پوشیدن آن می توانستند از یک منطقه به منطقه دیگری بر راحتی رفت و آمد نمایند، لذا میتوان گفت که استفاده مردم از چموس، بهتر تر از آن بود که نظر به اظهار مرحوم میر غلام محمد (غبار) مردم بالا بلوک فراه، و سایر مردم دیگر ولایات کشور با پای برهنه رفت و آمد میکردند.

همچنان در مورد مواد غذایی و خوراکه باب مردم ولسوالی شغنان نیز باید تذکر داد، که باشندگان این منطقه هر چند در زمین های تعلقه خود حبوباتی چون گندم، جو، جواری و ارزن بذر میکردند ولی زمین های شان از یکطرف نسبت ریگی بودن خاک و داشتن سنگ و جغل و از جانبی به نسبت سردی هوا و اقلیم نامساعد خیلی کم حاصل بوده، حاصلات قناعت بخشی بدست نمی آوردند، از این رو، در بعضی از سالها مخصوصاً در سال های عدم بارنده گی برف و باران، از بابت آذوقه و خوراکه دچار قحطی و مشکلات بوده اند، ولی باز هم روی تجارب گذشته گان و به اساس اینکه احتیاج مادر ایجاد است، بیکار ننشسته اند و بامشکلات زنده گی، دست و پنجه نرم کرده خود را و اولاد شان را از قحطی نجات داده اند.

آنها دامنه های تپه ها و سنگ زار ها را شگافته اند و چون زمین های بایر و لامزروع، جهت غرس نهال توت، زرد آلو، گلاس، چهار مغز و غیره اشجار مثمر و غیر مثمر قابل استفاده نموده اند، آنها با احداث باغات انواع توت و جمع آوری حاصلات آن با بهترین شکلی، توام با حاصلات زمین های شان، در سال های خشک سالی نیز خود و خانواده خود را از قحطی نجات داده اند، آنها زن و مرد در تابستان حاصلات درختان توت شان را به شکل درست و صحی جمع آوری و چون مردم پنجشیر و بعضی مناطق دیگر در اواخر فصل پائیزی، همه ساله آنرا در آسیاب تلخان می نمودند و چون دیگر حاصلات شان، از آن استفاده می نمودند، این توت و تلخان حاصل دست رنج مردم نه تنها، باشندگان این منطقه را، در سالهای قحطی از مرگ نجات داده، بلکه عده از باشندگان همجوار به شغنان نیز که در سال های قحطی دچار کمبود خوراکه گردیده اند، به این ولسوالی آمده، با تبادل جنس چون نمک، چای، صابون ظروف و یا در مقابل پول نقه، توت و تلخان را خریداری و ذریعه اسپ و مرکب به خانه های شان انتقال میدادند، چنانچه خودم و بزرگ سالان منطقه، بارها شاهد حال بوده ایم، که در سال های خشک سالی و قحطی، تعدادی از باشندگان منطقه راغ، روی مشکلاتی که داشته اند، ظروف گلی را چون کوزه و تگاره را بالای اسپ و مرکب های شان بار نموده، از طریق راه شیوه به ولسوالی شغنان می آمدند و بعد از تبادل آن در مقابل توت و تلخان، خوراکه اطفال شان را تهیه و به خانه های شان عودت می نمودند، اکنون لازم میدانم که در

مورد وسایل و افزار کار دهاقین و پیشه وران (۶۵-۷۰) سال قبل از آن سال های مردم شغنان نیز اندکی روشنی بیندازم، که ساکنین این منطقه دور افتاده با آنکه ارتباً تاط و رفت و آمد به مرکز بدخشان و دیگر ولایات خیلی ها کم و محدود بوده است، چگونه توانسته اند، افزار کار دهقانی و نجاری و دیگر آلات کار آمد و مورد نیاز شان را تهیه نموده اند.

درین مورد باید تذکر داد، که اگر این گونه افزار کار از جاهای دیگر نیز بدسترس این مردم قرار گرفته باشد، به ندرت و خیلی ها کم و نا چیز بوده است، ولی اکثریت این افزار و آلات کارمورد نیاز توسط مردم روشنان و شغنان از معدن آهن روشنان به شکل خیلی ها ابتدایی و کار طاقت فرسا، اولاً مقدار آهن بدست می آوردند و بعد از آن توسط آهنگران محل، افزار کار ساخته می شد و بدسترس مردم قرار میگرفت، این معدن آهن که در وسط قریه پیگیر (پاجور) و قریه رباط قرار دارد، بیشتر از نیم قرن، مردم روشنان در حد توانمندی شان عرق ریزی می نمودند و از دامنه های کوه شان، به شکلی که از گذشته گان خود یاد گرفته بودند، آهن مورد نیاز خود و دیگر باشندگان منطقه را بدست می آوردند.

در مورد ذوب آهن و طریقه بدست آوردن آن هر چند خودم تا حدی معلومات داشتم، ولی برای اینکه، این طریقه بطور صحت و مطمئن تر توضیح گردیده باشد، در برج حوت (۱۳۸۸) چند مرتبه با دوستم محترم غلام سخی خان مدیر لیسه پاجور روشنان، تلفونی تماس گرفتم و از نزدش تقاضا نمودم تا شخصی را سراغ نماید که در مورد معلومات کلی و موءثق داشته باشد، و یا اینکه کسی را پیدا نماید که خودش درین بخش کار کرده، و درین عرصه تجارب کافی داشته باشد، بناءً نامبرده روی تقاضا ام شخصی را از هم قریه اش به اسم ملا عبد النظر ملاقات می نماید و موضوع را رایش توضیح میدهد تا در زمینه برایش معلومات دهند، در مقابل نامبرده نیز که شخصاً در بدست آوردن آهن عملاً کار کرده، و تجاربی درین قسمت داشته، عملیه را برای مذکور تشریح و از طریق آن خودم تلفونی آگاهی و معلومات حاصل نمودم که اینک طریق بدست آوردن آهن توسط مردم روشنان در چند سال قبل، تحریر و توضیح میگردد.

ملا عبد النظر که تاکنون (۷۴) سال از عمر پر بها و شیرین خود راپشت سر گذاشته و در هفتاد و پنجمین سال دنیای زنده گی، حیات بسر می برد، خود در مرحله جوانی جهت بدست آوردن آهن، بار مشقت را بر دوش کشیده و شب و روز عرق ریزی نموده است،

او طریقه بدست آوردن آهن مورد ضرورت را، که با تحمل رنج وزحمات طاقت فرسا عملاً انجام داده، چنین معلومات و توضیح داده است.

منطقه ای که بنام (پاربغو) یاد میشود، در جوار جنگل بزرگ مملو از اشجار فی مابین قریه پاجور و رباط موقعیت دارد، همیشه محل کار، به مقصد بدست آوردن آهن بوده است، که جهت بدست آوردن آهن مورد نیاز، در قدمه اول مواد ذیل طور تخمین تهیه و آماده میگردد:

اول: سنگ پارچه های آهن که بنام (گهر) یاد میشود تخمین (۲۴) سیر کابل.
دوم: خاک سیاه ای که در لهجه روشانی بنام (بنوگ) یاد میگردد تخمین (شش) سیر کابل.
سوم: ذغال چوب خار، زرد آلو و ذغال چوب درخت سنجدویا از انواع دیگر اشجار، که از جنگل و قریه تهیه میگردد تخمین (شش) جوال.

طریقه بدست آوردن آهن به شکل محلی و ابتدایی

الف: زمانی که سنگ پارچه های آهن یا (گهر) از دامنه های کوه جمع آوری و در محل کار انتقال داده می شد، اولاً تمام آن توسط کارگران مؤظف طوری پارچه پارچه میگردد، که اندازه دانه های میوه زرد آلو را بخود میگرفت.

ب: خاک سیاه، یا (بنوگ) که از منطقه معدن آهن اندکی فاصله و موقعیت دارد، زمانی که توسط کارگران به محل کار آورده می شد، بداخل کاسه های بزرگ چوبی، و یا در زبان شغنانی بداخل (غله خهبتکهن) تخلیه و با علاوه نمودن آب در آن، به شکل خمیر در آورده می شد و میگذاشتند تا با گذشت (۲۴) ساعت و یا اضافه تر از آن خاصیت و شکل چسپناک را بخود میگرفت، و بعد از گذشت مدت فوق، مواد متذکره را از میان کاسه های چوبی بیرون می آوردند و آنرا، بدو حصه تقسیم میکردند و هر قسمت آنرا به شکل نلهای تخمین (۸۰-۱۰۰) سانتی در می آوردند و بعداً با الوسیله چوب آنها را طوری سوراخ میکردند که از یک کنار آن وسیع تر و از کنار دیگر آن سوراخ کوچکتری را بخود میگرفت، و همزمان به آن در حالیکه چوب ها بداخل این نل ها قرار میداشت، بالوسیله آنها، تا مدتی نل های متذکره را، در زمین هموار می کو بیدند تا بکلی سخت و محکم میگرددند، و بعد از انجام این عملیه، جهت خشک شدن، آنها را در جایی محفوظ نگه داری میکردند.

بعد از اكمال و آماده کردن مواد و دونل کوچک گلی، چاه یا حفره ای را جهت نوب آهن به عمق یک یا یک و نیم متر حفر و در آخرین قسمت این چاه دو سوراخی را از

بیرون، بداخل چاه، بوجود می‌آوردند تا با الوسیله وارد آوردن فشار بالای آله‌های دمگری، باد و شمال تولید و از بیرون چاه بداخل آن، ذغال را شعله‌ور می‌ساخت.

آله‌دم‌گری که از پوست بز ساخته می‌شد و اکثراً بنام (آله‌دمگری مشککی) یاد می‌گردید، طوری مورد استفاده قرار می‌گرفت، که در دو طرف قسمت دم و پاهای این پوست بز، چوب‌های تراش‌شده نسبتاً نازک نصب و در قسمت آخرین گردن این پوست بز، نل کوچک فلزی محکم و از بیرون سوراخ، بداخل چاه متذکره اتصال پیدا می‌کرد، که در جریان کار عملی، توسط دودست یک نفر کارگر، بالای آله‌دم‌گری فشار آورده می‌شد، که از اثر آن شمال تولید و بداخل جریان پیدا می‌کرد، که البته این آله‌دم‌گری هنوز هم در بعضی از شهرها و بطور عام در هر گوشه و کنار مخصوصاً در اطراف و دهات مورد استفاده آهنگران قرار دارد، به این ترتیب آله‌دمگری در دو نقطه آخری بیرونی این چاه قسمی نصب می‌شد که نل کوچک فلزی آله‌دم‌گری بداخل چاه امتداد پیدا می‌کرد.

چون کارگاه و دیگر مواد مورد کار آمد تکمیل گردید، آنگاه نل‌های گلی که از خاک (بنوگ) قبلاً آماده و خشک شده بود، با احتیاط تمام بداخل چاه انتقال داده، آنها را طوری جابجا می‌نمودند، که سوراخ‌های کوچک نل‌های متذکره با نل‌های فلزی آله‌های دم‌گری وصل و ارتباط داده می‌شد، بعداً مقداری ذغال را بداخل چاه می‌انداختند و با افروختن آتش، با الوسیله آله‌های دم‌گری ذغال را شعله‌ور می‌ساختند، تا در مرحله اول نل‌های متذکره بصورت درست گرم، می‌آمدند و به تعقیب آن ذغال را بالای آتش افزودن نموده با شعله‌ور شدن ذغال با الاثر شمال آله‌دم‌گری، پارچه‌های آهن خورد شده نیز بالای آتش گذاشته می‌شد، که در اثر تولید حرارت زیاد و انداختن با الترتیب ذغال و پارچه‌های سنگ آهن، چاه متذکره کوره ذوب آهن را بخود می‌گرفت.

البته اشخاصی که با الوسیله آله‌دم‌گری عملیه را انجام میدادند تعدادشان چهار نفر بود که در هر نوبت دو نفر درین کارگاه، انجام وظیفه می‌نمودند، و این کار تا زمانی ادامه پیدا می‌کرد که شش جوال ذغال تهیه شده به اتمام میرسد و در پایان کارشان انتظار می‌کشیدند تا کوره متذکره در ظرف دو روز یا بیشتر از آن بکلی سرد می‌گردد، به این طریق مردم رنج‌دیده با تحمل زحمات زیاد، آهن مورد نیاز خود را بدست می‌آوردند و با تبادل جنس بدسترس مردم شریف شغنان میرسانیدند و آنها نزد آهنگران محل رفته، افزارکار مورد ضرورت خود را چون تیشه، تبر، کلند، کارد چاقو، آهن قلبهء

داس، نعل اسپ و دیگر ضروریات شان را تهیه و مرفوع می نمودند، باید تذکر داد که این رنج وزحمت و انواع فشار های گوناگونی که از طرف کارمندان دولت بر مردم تحمیل گردیده بود، قسمتی از آن هنوز هم الی سال های (۱۳۴۲) در دوره حکومت محمد ظاهر شاه پادشاه وقت در اکثر نقاط کشور بالای رعایا تطبیق و مرعی الاجرابود، ولی زمانی که در سال (۱۳۴۳) داکتر محمد یوسف خان به صفت صدر اعظم تعیین و قانون اساسی کشور را بعد از انفاذ شاه و مجلس شورا به تصویب رسانید، این بار سنگین حکومت، از بالای شانته های مردم بدور انداخته شد و مردم توانستند، بعد از گذشت سالیان درازی نفس راحت بکشند.

درین مرحله بود که دولت و تجاران ملی با قرار دادهای تجارتی با کشور های همسایه چون اتحاد شوروی، پاکستان و ایران، اموال و اشیای مورد ضرورت مردم را وارد و بر اقتصاد و زنده گی شان بهبودی بخشیدند، در اینجا بود که با سرا زیر شدن اموال تجارتی از خارج بداخل کشور و به تعقیب آن رسیدن اشیا و اجناس مورد نیاز مردم به شهر و بازار ولایات و از آن طریق به ولسوالی ها و علاقه داری ها، اثر گذار گردیده بر وضع زنده گی مردم فوق العاده بهبودی بخشید، از جمله علاقه داری شغنان که از جمله دور ترین و مناطق صعب العبور ولایت بدخشان بود، مردم آن نیز، با رشد و انکشاف تجارت در سراسر وطن به پا برخاستند و جهت رونق دادن و بهتر ساختن زنده گی خود و مردم محل دست به کار شدند و تعدادی از دکانداران با سابقه چون قریه دار میرزا جان و صمد خان از قریه ده مرغان، عطابیک خان فرزند خوجم بای، و محمد مراد خان از قریه بهشار، چقان بای و یوسف بیک خان از ده مرغان، پنجشنبه خان از حصه سبیدیج با چندی دیگر که در سال های (۱۳۳۳ و ۱۳۳۴) در محل فعلی شهر و بازار شغنان دکاکین را اعمار و آغاز به فعالیت نموده بودند، تا این زمان که اندکی از اشیا و اجناس مورد نیاز مردم را با بسی مشکلات از کابل وارد این محل می نمودند، حالا آنها هم، در رشد تجارت شان بیشتر و بهتر توسعه بخشیدند و با تعدادی دیگر از جوانان منطقه ورین شزوج، چون مرحوم پنجشنبه فرزند امین بیک، فقیر محمد، علی نظر، زیور شاه، با چندی از مالداران قرای ویر و درمارخت، تجارت را پیشه خود ساخته با فروش مواشی اضافی خود، چون گاو، گوسفند، بز توام با فروش بعضی از محصولات حیوانی خود مانند چکمن، دستمال گردن، بنیان، روغن، قروت و غیره محصولات دست داشته خود، همه ساله به کابل میرفتند و تمام مواد مورد ضرورت مردم محل را از قبیل برنج، صابون، تیل خاک، نمک، ارکین و کالای پوشیدنی مردم را از قبیل بالا پوش، کورتی و پطلون، موزه، کلوش های روسی و سایر اشیای ضروری مردم را از کابل خریداری و به شغنان انتقال

و اموال شان را به اساس نرخ روز محل در مقابل گوسفند، بز، گاو، روغن زرد و در بدل پول نقد و قرضه برای مردم بفروش میرسانیدند و در برج حمل و ثور هر سال این مواشی شان را، از نزد مردم جمع آوری و توسط یک، یا دو نفر چوپان الی اواخر برج سنبله هر سال در دامنه های کوه های ایلاق، نگهداری و در برج میزان تمام این تجاران رمه خود را، توسط چوپان های مؤظف و چند نفر از تجاران پیاده بطرف کابل روانه میکردند و خود شان ذریعه موترها به کابل میرفتند و انتظار میکشیدند، تا همراه های شان با معه رمه گوسفندان به کابل برسند، زمانی که همراه هان شان، بعد از مدت (۲۰-۲۵) روز یا اضافه تر از آن به کابل میرسیدند، هر کدام از تجاران مواشی شان را بفروش میرسانیدند و تمام اموال و اشیای مورد ضرورت خود را خریداری نموده ذریعه موتر به فیض آباد مرکز ولایت بدخشان انتقال میدادند. اما قابل ذکر است، به اساس شمارش و محاسبه تخمینی که این تجاران قبل از رفتن به کابل، با برادران و پسران و دیگر خویشاوندان شان میکردند، این وابسته گان شان یک، یا دو روز قبل از رسیدن تجاران از کابل، با اسپ و مرکب خود وارد فیض آباد میگرددیدند، و در سال های بعدی زمانی که تلفون های (اندلی) در شغنان نصب و مورد استفاده قرار گرفت، روی تماس تلفونی هر یک از تجاران به شغنان، این خویش و قوم شان، بامعه سه یا چهار اسپ و مرکب ها به فیض آباد می آمدند و بعد از سپری نمودن یک روز در مرکز شهر، الاغ های شان را بار نموده بطرف شغنان حرکت می نمودند، ولی نهایت مشکل بود که با داشتن بار سنگین و نبود راه هموار در مسیر بهارک و شیوه و شغنان، این مسافه را بدون تکلیف و زحمات طی نموده وارد شغنان گردید، آری، آنها با اسپ و مرکب بار دار خود، با بسی مشقت، کوتل بام دره را، همچون پله های نردبان پشت سر میگذاشتند و با جبین عرق آلود و تن خسته و مانده بر فراز این کوتل میرسیدند و بدنبال آن گذشتن از پیلاب ها و طی نمودن (غوزک دشت) و عبور از، رُود های سرد و پیمودن راه های پر خم و پیچ، الی آخر وادی های (کرخ و گُرنگ) توام با سلی های تند باد پاییزی منطقه شیوه، دشواری هایی بود که این تجاران و همراه های شان متحمل میگرددیدند، و هم چنان گذشتن از کنار راه باریک جهیل شیوه و بالا رفتن بر فراز کوتل غار جبین، با معه اسپ و مرکب های بار دار، که هر آن بار حیوان واژ گون میگردید، کاری بود خیلی ها مشکل و طاقت فرسا، ولی این تجاران و برادران و خویشاوندان شان، با قبول همه تکالیف و بایک عالم حوصله مندی و برد و باری، همه ساله این بار را بر دوش می کشیدند و اشیا و اجناس مورد ضرورت مردم خود را از کابل به شغنان انتقال میدادند و در مقابل مواشی و محصولات و پیداوار محل بدسترس هم وطنان خود قرار میدادند و بدین طریق مشکلات و ضروریات مردم خود را مرفوع می نمودند.

این تجاران هر چند ازین پیشه خود، سودی نصیب میگردیدند، ولی خدمات پر ارزش آنها را نیز نباید فراموش کرد و آنرا نادیده گرفت که با تحمل همه مشکلات، تمام اشیا و اجناس و مواد مایحتاج مردم خود را از کابل به شغنان می آوردند، انصافاً باید قضاوت نمود و با واقعیت عینی قبول کرد، که هر یکی ازین تجاران، چه در قید حیات اند و چه چهره در نقاب خاک پوشانیده اند، برای مردم و وطن خود مصدر خدمات بس ارزنده و فراموش ناشدنی گردیده اند، لذا نویسنده این نوشته ها، بادرک احساس پاک این تجاران و به پاس خدمات پر ارزش اجتماعی شان از بارگاه ایزی متمنی است، آنهایی که تا حال حیات دارند خداوند پاک ایشان را قرین عزت و ایمان و آنهایی که برضای ایزدی لبیک گفته، در جوار وارسته گان به خواب ابد خفته اند، جای شان فردوس برین باد.

به این ترتیب همزمان با پیشرفت و انکشاف نسبی تجارت در شغنان، سطح زنده گی مردم نیز نسبت به سال های (۱۳۳۵) و قبل از آن بهتر تر گردیده، در قسمت مواد ارتزاقی و کالای پوشیدنی تغییرات چشمگیری رو نما گردید، به خاطر آنکه مردم توانستند درین مرحله، مواشی خود را به بیع و قیمت مناسب برای تجاران و دیگر اشخاص بفروش رسانیده، مایحتاج خود را مرفوع نمایند، مثلاً گاو شیری خود را به قیمت (۶۰۰-۷۰۰) افغانی، گاو قلبه ای خود را به قیمت (۹۰۰ - ۱۰۰۰) افغانی، و گوسفند و بز خود را به قیمت (۳۰۰-۴۰۰) افغانی بفروش میرسانیدند، زیرا قبل آن قراریکه خودم درست به خاطر دارم در سال های (۱۳۳۱-۱۳۳۵) و بعد تر از آن، یک رأس گاو قلبه ای (۳۰۰) افغانی، یک رأس گاو شیری (۲۰۰) افغانی، یک رأس بز یا گوسفند به اساس خوردی و بزرگی به قیمت (۴۰-۸۰) افغانی بفروش میرسید، هنوز به خاطر دارم که مردمان پنجشیر در فصل زمستان به شغنان می آمدند و مواشی مردم را خریداری می نمودند و در برج حمل و ثور آنها را جمع آوری و با خود می بردند، ولی قبل از سال های ذکر شده فوق قیمت این حیوانات خیلیها، نا چیز بوده، به ندرت در بدل پول نقد بفروش میرسید و اکثریت خرید و فروش اشیا ی مورد ضرورت مردم، به اساس تبادل جنس صورت میگرفت، به این شکل مرم محل، با توسعه و پیشرفت سیستم تجارت، و خرید و فروش اموال و اشیا، در پی بهبود زنده گی روز مره خود گردیدند و در پهلوی فروش حیوانات اضافی دست داشته خود، دست بفروش دیگر محصولات از قبیل چهار مغز، مغز زرد آلو، توت، روغن زرد، قروت، چوب و هیزم زدند، زیرا قبل از این، مردم فروش این محصولات را برای خود شرم و عار میدانستند، همچنان تعدادی هم از فرزندان این محل بعد از فراغت صنف ششم مکتب ابتدائیه، به اساس قوانین معارف وقت در مکاتب کابل و سایر ولایات سمت

شمال ، شامل لیله های دولتی گردیده ، در ختم تحصیلات نهایی شان به صفت معلمین و دیگر کارمندان دولتی تعیین و مقرر گردیدند، که در طول دوره وظیفه داری شان ، توانستند از مدرک معاش حلال مشکلات روز مره خود را مرفوع وبر وضع زنده گی شان بهبودی بخشیدند.